



چه کسی از جنبش مردمی می ترسد؟

امیر. ک

جنبش همه حاکمان و فرادستان را ترسانده است. این جنبش چگونه حرکت می کند؟ چه سازوکاری آن را سازمان می دهد؟ چگونه کار می کند؟ چیست که آن را به جلو می راند، تکه های آن را در زمان های معینی به هم متصل می کند و پیکره جمعی غول آسایی را شکل می دهد که با منطق و هوشی دیگرگونه از تصویر آشنا و مانوس مردم روزهای همیشگی پیشین عمل می کند. مردم در خیابان های اعتراض، چنان یکسر متفاوتند از مردم خیابان های مشغله و تسلیم، که بیگانه اند برای قدرت های ناظر و کنترل کننده ی همیشگی.

دیکتاتوری در همان خرداد و تیرماه از این بیگانه ی شورشی هراسان شد. فرمان ولی فقیه و گلوله ی سپاه و بسیج که سینه و گلوئی معترضان را هدف گرفت، نه اعمال قدرت دیکتاتوری علیه افراد معترض جامعه، که بروز ترس و هراس دیکتاتوری در برابر مردم متحدی بود که اکنون بیگانه می نمود. جناح کودتاچی تلاش کرد وضعیت را در نزد خود مفهوم کند. در نگاه آنها مردم خیابان ها توسط اصلاح طلبان سازمان یافته بودند تا پروژه انتقال قدرتی همچون تحولات اوکراین و گرجستان را در ایران پیاده کنند. پس کافی بود اتصال ستاد فرماندهی اصلاح طلبان را با جنبش قطع کرد. آنگاه جنبش متوقف می شد. حمله به کادرهای احزاب اصلاح طلب و روزنامه نگاران آنها و اعضای ستادهای آنها با وسعتی غیر منتظره آغاز شد. جنبش متوقف نشد. اتصالی سازمانی میان مردم و رفرمیست ها وجود نداشت. تحرک و پویایی جنبش ریشه در جایی دیگر داشت که نا شناخته بودنش هراس دیکتاتور را افزون می کرد.

اصلاح طلبان اما از شش دی ماه از جنبش هراسان شدند. پیش از آن گمان می کردند که اگر چه رابطه ای سازمانی میان آنها و مردم نیست (چرا که حزب مشارکت حزبی برای مشارکت مردم در سازمان دهی جامعه خود نبود. حزبی برای مشارکت الیتی معین در قدرت سیاسی و اقتصادی بود) اما به واسطه سالها تسلط و انحصار رسانه ای بر جمعیت شهرنشین (از رسانه های اصلاح طلب داخلی گرفته تا رسانه های فارسی برون مرزی) دارای هژمونی فکری و اخلاقی بر مردم هستند. این جنبش برای آنها موهبت بود. چرا که چون منجی رمزآلودی به کار نجات آنها در دعوی تصاحب پول و قدرت می آمد. عاشورا پرده های توهم را درید. مردم دیگرگونه بودند. حتی در لندن هم دلپره حس شد. فراخوان اعتصاب مراکز سبز خارج حتی یک اداره یا کارگاه ده نفره را به تعطیلی نکشانند. رسانه عمل نکرد. رسانه ها واقعیت را نمی سازند. اصلاح طلبان نمی دانند این جنبش چگونه عمل می کند و حرکت آن تابع چه منطقی است. جنبش از ششم دی ماه برای اصلاح طلبان نیز بیگانه است. آنها از جنبش مردم می ترسند. آنها اکنون از مردم می ترسند. چرا که نمی دانند آنها چه می خواهند، چگونه سازمان می یابند، به چه سمت و سویی پیش خواهند رفت.

حاکمان و فرادستان هراسان در جنب و جوشند. بگیر و ببند و اعدام و دار و درفش. رایزنی و جلسه و مصاحبه و کنفرانس مطبوعاتی. دیکتاتوری به خیابان ها یورش می آورد. اما قلعه های خود را در حال ریزش می بیند. نویسندگان و تحلیلگران اصلاح طلب هزاران مقاله در صدها سایت منتشر می کنند، اما صفحات شهر داستان دیگری را باز می گوید.

آنچه مشهود است این است که:

این مردم نمی نهراسند.



باز بهمن مردم



پشت سرم می گوید « ببینید چقدر ترسیدن » و تمام نقشه های شان نقش بر آب می شود مردم با نشان علامت پیروزی بار دیگر ۲۲ بهمن به هم یادآوری می کنند.

تا کسی :

رادپو روشن است آقای وزیر « تورم به ...درصد در این ماه کاهش یافت» راننده تف اش را از شیشه به پیرون پرت می کند. چند تا فحش نثار وزیر می کند و رادپو را خاموش می کند. بحث داغ می شود همه انگار خوشه سوم هستن! «آقا همه تهران خوشه سه شده» « نه آقا شهرستان هم اوضاع از همین قراره» «۶۰ میلیون نفر خوشه ۳» « خس و خاشاک ها شدن خوشه ۳»

« ۲۲ بهمن نشونش می دیم»

« آره شاید همون روز کارش تموم شد»

در و دیوارهای شهر است پر است از وعده های قرار! به بهانه جمع آوری اسکناس ها مخدوش پول های

صدر احکام سنگین برای فعالین سیاسی ، دانشجویی، کارگری و زنان ، زندان های بلند مدت و اعدام در روز های اخیر به امری عادی و روزمره برای حاکمان بدل شده است.

صدر و اجرای حکم اعدام دل هر انسان شرافتمندی را به درد می آورد.تباهی زندگی جوانانی که زندگی را برای همه می خواهند دل را خون می کند و اشک های مادرانی که هنوز فقدان عزیزانشان را باور نکرده اند ، انسان را از خود بیخود می کند.

براستی چه پیش آمده است؟

تشکیل دادگاه های مضحک و مستندات مضحک تر از آن نشان از باتلاقی دارد که دست های آغشته به خون در آن هویداست.اتهام ارتباط با گروه ها و احزاب مخالف نظام بیان کننده ی این واقعیت است که حاکمان توانایی روبرو شدن با مخالفین داخلی را ندارند . امروز این ترفند حاکمیت که مخالفان را به بهانه های واهی به جوخه های مرگ می فرستد دیگر اثری ندارد بلکه باعث توفانی شدن اعتراضات مردم می شود.

دست های خالی معترضان سلاح های نیروهای جهل و استبداد را در هم میشکند و بر آنها چیره می شود.

کار از کار گذشته است و آنچه باید اتفاق می افتاد رخ داده است ؛ عزم جزم مردم را هیچ نیرویی مانند زندان و اتهام محاربه و اعدام نمی تواند متوقف کند.صدر احکام سنگین برای مردم و فعالین سیاسی نمی تواند مرهمی بر

مبارزه همان است. تنها معادله به هم خورده است. فقط آرایش سنگر را به هم زده ایم و دگرگونه گونی چیده ایم. اگر چه فاصله ی سنگر بندی ذهنمان تا سنگر بندی در خیابان هایمان سی و یک سال به طول انجامید اما این بار هیچ گرگی را در لباس بره به شبانی رخصت نخواهیم داد در پشت سنگرمان.

دگر بهمنی می سازیم از این بهمن دیگر. پس از سی و یک سال خیابان مال ما شده است. فردیت تپیا خورده مان کس می شود برای خودش دوباره در خیابان. افراد می شویم و بازفرا می گیریم فضاهای رپوده شده مان . فردا خیابان مال ماست. و فرداها بهمن ها. بازپس می گیریم بهمن مان را فردا.

این صدای مردمی است که تدارک می بینند. در دسته ها و جمع های کوچک و بزرگ. مردمی که عزم کرده اند سالگرد بهمن ۵۷ را به شیوه ای غیر دولتی برگزار کنند. سالگرد ۵۷؟ برای مردمی که جهت حضور اعتراضی خیابانی خود تدارک می بینند سالگرد چه معنایی دارد؟ آنها تاریخ را دوره نمی کنند. آنها دارند تاریخ خود را رقم می زنند.

پرسه در خیابان های شهر

تهدید، شکنجه، تجاوز و حالا ۲ نفر اعدامی و چندین حکم محاربه و جماعتی در انتظار اعدام.

تلویزیون در مقام رسانه تهدید رسانتش را به خوبی انجام می دهد «بکشید این مفسدین فی الارض را» نمازجمعه: «دستان درد نکند کم است اما»

پنج پچه هایی می شنوی « تا قبل از ۲۲ بهمن چند نفر دیگر در مسیر انقلاب تا آزادی در ملاعام اعدام میشوند» چند هزار نفر را در سالگرد قیام آمل از آمل به تهران آوردند تا چون سال های گذشته آمادگی خود را برای سرکوب اعلام کنند.

«امام باج نداد من هم باج نمی دهم» کسی پرسید « آمل چی شد که امام باج نداد »

کروبی بت شکن وا داده در یک جمله هم رهبر و هم رئیس جمهور را به رسمیت می شناسد.

از ده روز قبل فیلترینگ شدید شده و سرعت به شدت پایین است اخبار می گوید انگار دکلی به جایی وسط دریا غرق شده!!!!!! و همه ایمیل ها را از کار انداخته!!!

روز به روز بر تعداد دستگیرشدگان فعالین زنان، دانشجویی نویسندگان و مترجمان افزوده می شود.

و باز سردار رادان بر صفحه تلویزیون ظاهر می شود...

صف آرای حکومت در برابر مردم علنی تر و وحشیانه تر از این ممکن نیست. اما در خیابان های شهر چه خبر است؟

هنوز چند روز مانده خیابان ها پرشده از نیروهای امنیتی لباس مشکی که رعب آورترین اند با آن اتوموبیل های بزرگ سیاه خیابان ها را بالا و پایین می روند. صدایی از

اگر مشروعیت داشتید نیازی به این ها نبود

بیانیه فعالین دانشجویی دانشگاه شیراز در اعتراض به اعدام مخالفین

شبحی سرتاسر ایران را فراگرفته است.شبحی که خواب از چشم دولتمردان یاغی ربوده است.شبحی که بر فراز سرهای آشفته حاکمان و کودتا چیان سنگینی می کند و آن چیزی جز نابودی ستمگران و گردنکشان نیست.مرگی که چوبه های دار را هم یارای مقابله با آن نیست.

جنازه های بر دار آویخته کابوس یزدلان و جلادان است ؛آنها نمردند زنده اند.زنده اند تا سرنوشت مضحک حاکمان جهل واستبداد را برای تاریخ روایت کنند.آنان سرافرازان تاریخند و این را حاکمان مفلوک نمی دانند .

مگر زندان کافی نبود؟کشتن معترضان در خیابان ها کافی نبود؟ مگر تباه کردن زندگی انسان ها کافی نبود؟

مگر تماشای کسی که در زیر چرخ های ماشین هایابان دست و پا می زد کافی نبود؟

اینک اعدام؟

چه پیش آمده است؟

آیا جز این این است که اگر در اوج مشروعیت بودید نیازی به این ها نبود؟

افتند و فرصت برای درک کیستی دسته جمعی مان فراهم می شود. کیستی ای که از عادت های مصنوعی این سی سال، فضای گنده و مراسم دعا خوانی، درگذشته است. حقیقت این جاست. ناگهان می فهمیم که چقدر آن فضا بیخود، نمایشی و برای سرگرم کردن بود. تورم گفتمان های کم ربط با واقعیت زندگی مردم، خود محصول جامعه رانتی یر است، بخشی از تورم رکودی ایران معاصر است. بسیاری در این روزها یکه خورده اند، وحدانیت به ظاهر منسجم بسیاری از این گفتمان ها بی ریخت شده است، بیشترشان کلیشه هایی سطحی و ناکارا از آب درآمدند، حاشیه امن منفعت جویی برای گروهی و تذهیب خود دل تسلایی دادن برای دسته ای دیگر. تاکید بر جای خالی برجای مانده در پی آب شدن این گفتمان ها و خرده فرهنگ ها، کار ماست چرا که جای مشخص تبیین خواسته های واقعی اجتماع همین فرصت و مکان، همین بازه فرار اما واقعی و ملموس است. در همین جا فضای سیاست ورزی مردمان، به معنای مدرن و مترقی آن، پا می گیرد. پایدار کردن چنین فضاهایی در هر جای ممکن و در هر شهر ممکن، در هر لحظه ممکن، دستور کار کنرت کمونیست هایی ست که به جای فرمالیسم، همپای تطور سیاست مردم به پیش می روند.

خواهند گفت که اما بدون نمایندگی، هماهنگی، راهبری و سازمان یافتگی سراسری، این اعتراض و این خشم می تواند خطرناک باشد. چهار مفهوم نمایندگی، راهبری، هماهنگی و سازمان یافتگی هم معنا نیستند. در واقع عامل فعال هماهنگی و راهبری نیست. عامل فعال یک مفهوم زمان مند، یعنی فرصت برای تبیین افق روشن خودسازمان یابی مردم است. برای فراهم آوردن این فرصت پیش از آنکه به بیابیه و هماهنگ گران امر کلی نیازی باشد، به عدم تزلزل نیاز است. گرته برداری از بدفهمیده هایی در باب مبارزه مسالمت آمیز یا مسلح، کلیشه هایی اند که قاطعیت کنشگر را کند و ناکارا می کنند. فرصت ها، دست کم در این برهه، در سپهر عمومی، در خیابان و میدان و مسیر، شکل می گیرند. این حرکت وحدت کلمه نیست، همدستی ست. هماهنگ گران، هزاران گنمان حاضر در میدان و خیابانی مشخص اند که همدستی را ممکن می کنند. پیش تر گفته بودم که «حضور سازمان یافته‌ی مردم بدون پسوندها و القاب ایدئولوژیک سد راه تعرض دستگاه دولت سرمایه به جان و حریم، و در این دوره حتی تن افراد است. این سازمان های نیروی کار، امکان گسترش آنان در میان فقیران، راه برونرفت از بحران برای همه جامعه است.» (خیابان، ۳ مرداد). این گفته نیازمند تدقیق دوباره است. سازمان یابی به معنای سامانه های کلاسیک نیست. از همه مهم تر، هویت سازی نیست. درک کیستی در همان همبستگی و همیاری برای نظم بخشیدن به آن میدان رخ می دهد، آگاهی آنجا نضج می گیرد و سازمان یابی برای سراسری شدن مشروط به نوع و شکل مواعی ست که بر سر راهش نهاده اند.

سراسری شدن امر قطعی نیست، اما دست کم قاطعیت و کنشگری بی تزلزل در لحظه را می طلبد. گسترش فعلی مبارزات دست کم یک راهبر درخور دارد: مقاومت مرگبار دستگاه حکومتی در برابر تعرض مردمی برای بازپس گیری فضای عمومی.

راه پس روشن است. حاکمان آنانند که در ملا عام هرکاری که دل شان بخواهد می کنند. منع دلخواهی بودن قدرت موجود، از گذر بازپس گرفتن ملا عام توسط مردم امکان پذیر است.

سه

رد تئوری بقا

جنبش کنونی اما هنوز جنبشی بی سر است و اگر رمانتیک و شیفته فالان ادیب میانه قرن بیستم که بی سری را می ستود، نباشیم، این بی سری نه امری ست پاینده و نه نشان از قدرت جنبش دارد، این بی سری نشان پیکری ست در کمین فرصت تا سری نامانوس ابداع کند. این پیکر به آیینه ای تمام قد برای بازتاب انسجام خیالی اندامش

درباره اهمیت تاریخی سیاهکل

یا « کاشفان فروتن شوکران» پیامشان چه بود؟

پریسا نصرآبادی

از سیاهکل که سخن می گوئیم، باید یادمان باشد که این واقعه ای است، که تاریخ در برابر آن، در برابر آفرینندگان آن، کلاه از سر برداشته است…این رخداد، که چونان نقطه عطفی بر پیشانی سال های تاریک و کدر دهه چهل شمسی، یعنی تمام سال های پس از کودتای سیاه ۲۸ مرداد، می درخشد، همواره یادآور درس دریدن پرده تردید، برای نسل های جوانی است که از پس سال ۴۹ زاده شده اند. مساله چه بود؟ مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک؟ یا فقط تاکتیک؟ یا تقدم سازماندهی شهر بر جنگل؟ یا ایجاد تحرک از طریق جنگل تا آماده سازی شهر ها؟ حق با گروه احمد زاده بود یا اشرف؟ صفایی فراهانی کجای این تاریخ پر شکوه ایستاده است؟ خطاهای

نیازی ندارد، سرهای آیینه ای از این جنس، دیده ایم قاتل پیکر بوده اند. آنچه جنبش سخت بدان نیازمند است ابداع میدان های نوین و مسیرهای تازه است. سر این حرکت در میدان، در محل کار و زندگی، در اعتصاب و در تجمع های مردمی، در کمیته محل و شورای کارخانه یا بیمارستان یا دانشگاه شکل می گیرد. این سر حرکت است و تشکل پرگار اندیشیدن دسته جمعی برای اقدام های مشخص. برای چنین حرکتی، گذشته، لحظه شلیک به سوی کامران نجات الهیی و یا لحظه آزادی تلوزیون در بیست و دو بهمن، خاطره نیستند، لخت کوتاهتر از هر شفقی، تکیه گاهند، فشرده خواست آزاده زیستن شهری اند در فکر عدالت اجتماعی و به دست گیری کار خویش. پاس داشتن ۵۷ یعنی پاس داشتن آن برهه هایی که ایرانی با رعیت بودن و سرخوردگی، این تصویر ابدی که پیرسیرتان دل نگران می پراکنند، بیگانه می شود. این تصویر را درخور تلاشش برای راهایی نمی یابد. مهم درک بازه ای ست که لحظه ی تعرض می گشاید، بازه ای که به بلندای ساعت ها، روزها و شاید ماه هایی ست که یک میدان در دست مردم می ماند، پس از دهه ها مبارزه مردم آموخته اند که «برای اینکه باقی بمانیم مجبوریم تعرض کنیم». ما از شورش جوانانی شریف در ۱۹ بهمن ۴۹، که تور ترس را گسیخته و رابطه را پاس داشتند، تا بیست و دو بهمن و خرداد شصت فرصت آموختن داشتیم. دیگر شراره هایی در دل شب پی رد تئوری بقا نیستیم، بسیاری هستیم دستاورد همه ی آن تلاش ها؛ و باقی خواهیم ماند تا دست کم فرداییان بگویند این هم به بارنتستن سی و نه بار سیاهکل در دامنه البرز.

چهار

بزرگتر از هر کسی و کم تر از همه

اما صورت مسئله را فراموش نکنیم. پیش تر در مقاله های همین تابستان به ورشکستگی اجتماعی و اقتصادی ایران اشاره شده بود. ورطه ی پیش پای کلیت جامعه ایرانی،در رئوس آن این هایند: ۱. تنزل دستگاه دیوانی تا سرحد گانگستریسم بی دروپیکر. ۲. افلاس فزاینده ی کلیت دستگاه سرمایه داری ایران به ویژه سرمایه مالی. ۳. نابودی محیط زیست مردم همچون پیامد دو مورد نخست. ۴. تضعیف فزاینده ساختارهای بازتولید اجتماع. ترجمان این چهار مولفه، به معنای موج مهاجرت های

تاکتیکی یا استراتژیک گروه جنگل؟ هیچ یک.

امروز که بعد از ۳۹ سال به این واقعه نگاه می کنیم، می بینیم که اهمیت تاریخی سیاهکل در بستر تاریخی مشخصی که از آن زیاد سخن رانده شده است، چیزی فرا تر از درهم شکستن فضای پلیسی و اختناق حاکم بر سال های پس از کودتا، نا امیدی نیرو های پیشرو، روشنفکران و مبارزان، و در مجموع فضای راکد سیاسی حاکم بر آن دوران تاریخی با در پیش گرفتن مشی مسلحانه علیه رژیم سفاک پهلوی است. دست زدن به مبارزه مسلحانه در آن دوران معین، سمبل بر نتائیدن ارتجاع و مقهور تنگناهای سیاسی نشدن با دست زدن به قهر انقلابی بود؛ مشی مسلحانه، به روشنی علیه هر گونه رفرمیسم، سازشکاری و جریاناتی بروز کرد که در عمل، هر گونه امکان مبارزه و مقاومتی را منتفی می دیدند و به نوعی تقدیر باوری بیمارگونه مبتلا شده بودند که توان اندیشیدن به هر نوع حرکتی را برای برون رفت از آن شرایط از آنان سلب می نمود. سیاهکل به درستی، آشفته کردن خواب سنگین تاریخ اختناق در اواخر دهه ۴۰ بود که به زایش سیاسی عظیمی در طول مبارزات علیه دیکتاتوری انجامید.

اگرچه سیاهکل یک واقعه یا یک تجربه تاریخی ناب و به

لگام گسیخته در درون کشور و به بیرون از کشور، بیکاری درازمدت و تغییر شکل و میزان بزهکاری و پذیرفته شدن آن، عدم گردش امور روزمره شهری خواهد بود. با فروپاشی زیرساختارهای سراسری و عدم جایگزینی شان با ساختارهای مردمی، ما کم کم شاهد بروز تجزیه و رشد انواع فرقه های مهجور خواهیم بود. ادامه جمهوری اسلامی در ایران برابر با نابودی جامعه ایرانی در محدوده جغرافیایی فعلی آن است. جمهوری اسلامی اما چیست؟ جمهوری اسلامی نه اسلام است و نه ولایت فقیه و نه بورژوازی و نه یک نظام. جمهوری اسلامی خرج پول برای سد بستن به انکشاف دوره ای انقلابی ست که در ۵۷ آغاز گشت. قلع و قمع مردم مسلح در بهمن و اسفند ۵۷ به بهانه ایجاد امنیت و همزمان متشکل کردن لات های بازار و تصفیه کمیته های مردمی در همان اوان، سرکوب و انهدام فعالانه تشکل های مستقل، کم بینه کردن همه ی نهادهای پاسدار جامعه و محیط زیست و میدان دادن به هرج و مرج حقوقی.

اینها امور گذرای نیستند که در پس آن جمهوری اسلامی به نظام مستقری بدل شود، این ها اجزا ساختاری جمهوری اسلامی اند. یعنی جمهوری اسلامی همین بازتولید این اجزاست. در یک کلام، جمهوری اسلامی ترجمان رابطه بلاواسطه سلاح گرم و پول است. جمهوری اسلامی با مفهوم شهروند سازگاری ندارد چرا که رعیت دوران شاهی را با مفهوم مشتری دولت عوض کرده است. برای رابطه مستقیم پول و سلاح گرم، ایدال همانا نابودی اجتماع و جایگزینی ش با صف طولانی مشتری های گرامی پشت درب بسته ساختمانی در خیابان پاستور است که هرگز در دسترس مردم نخواهد بود. حتی نحوه تفکر و نثر نوشته های ما در زیر این چرخ جاگرنات در حال له شدن است. پس حرکت فعلی حرکتی ست در درجه نخست برای احیا جامعه. آنانی که مفت خورند، آنانی که اندوخته ای دارند و می توانند بگیرزند، این کشتی شکسته را ترک خواهند کرد و از هم اکنون در دبی یا جای دیگر ثروت چپاول شده را به ودیعه نهاده اند. این تنها نیروی کار، به ویژه بخش های کم درآمدتر آن است که جایی برای رفتن ندارند، که همه نفع شان در این است که به تشکل و احراز حقوق خویش دست به کار شود و همباندند که می توانند پیگرترین نیروی اجتماعی برای برساختن فرصت مورد نیاز

یک معنا تکرار ناپذیر بود، اما تلویحا، نقش تعیین کننده ای در مسیر مبارزات ضد استبداد در سال های دهه ۵۰ و تا به امروز ایفا نمود. مهم ترین درسی که از خلال واقعه سیاهکل بر کل روند های سیاسی و مشی های مبارزاتی علیه رژیم پهلوی سایه انداخته است، استراتژیک بودن مساله «سازمان» و مبارزه متشکل علیه فاشیسم، دیکتاتوری یا هر نوع سرکوب عریان است؛ درسی که امروز نیز، در بطن جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران علیه دیکتاتوری اسلامی نیز به یکی از مباحث کلیدی در میان فعالین و توده مردم بدل گشته است.

رادیکالیسم، مبارزه رادیکال، خواسته های رادیکال، رادیکالیزه کردن مطالبات و شعارها و… همه و همه عبارات آشنایی هستند که طی چند ماه اخیر در مباحثات، نوشتارها، گفتگو ها و هرگونه محملی که در باب جنبش ضد دیکتاتوری مردم در آن سخن رانده شده، چه از سوی نیروهای راست و رفرمیست و چه از سوی نیروهای چپ و مترقی بارها به کار بسته شده است. نیروهای راست، علیه آن کمر بسته اند و در مذمت آن سخن سرایی می کنند و نیروهای چپ، هر یک به تعبیری و از ظئی، آن را خصلت پیشرو مبارزات و خواست های اخیر مردم در خیابان های



برای احیای

اجتماعی ایران باشند. اگر یک بهایی، یک کرد، یک کارگر، یک یهودی ایرانی را به بند می کشند، او را می کشند، این ضربه ای نشانه گرفته شده به سمت جامعه است. باید در برابر جنایت علیه مردم در هر مورد به روشنی و فعالانه ایستاد. هر ایدئولوژی ای که ما را به هر بهانه ای، به هر نامی، نسبت به تضعیف اجتماع بی تفاوت کند، در صف دوستان مردم نیست.

این صورت مسئله ربطی به مفهوم هایی همچون «جنبش ضد استبدادی» یا «جنبش ملی در عصر امپریالیسم» ندارد، زیرا مدت هاست که هیچ اقلیمی در آن دوران تاریخی بسر نمی برد. از احمدی نژاد یا مهاجرانی بپرسید، بهتر توضیح می دهند! در این جنبش مسئله ساختار شکنی هم نیست. مصداق واژه ی «ساختار شکنی» که همانند ارزش اضافه کارگران جهان بی حساب در دست مفت خوران ایران می گردد، همین دولت موجود در ایران است که در سی سال گذشته در شنیع ترین شکل ممکن سد راه هرگونه ساختار اجتماعی مردمی بوده است و خود ناتوان از برپایی حتی یک ساختار کارآ. نه! مردم نمی خواهند ساختار بشکنند، می خواهند ساختارهای پایدار بسازند. این مردم نیستند که هرج و مرج طلبند، این دولت ایران است که سراپا، از قانون اساسی تا بانک مرکزی ش بی دروپیکر است. سی سال تکرار کرده اند که بخش عمده نیروی قهرشان یا خودجوش است یا خودسر. راست می گویند، خودسپردن و یک سر بی ربط با جامعه و دغدغه هاش، در خود می جوشند. خودسری اینان را این احیا با خودگردانی مردمان هوشمند عوض می کند. در این راه، هرکسی که به همراهی تن در می دهد و گوهر انقلاب را در بیداری خیابان می جوید و نه در خواب ناز، باید در همین بهمن فروتنانه ابلاغ کار خویش باشد. امروز دستور کار گسترش، احیای اجتماع و ترقی خواهی به دست نیروی کار و برای نیروی کار است. این دستور کار صورت بندی های نوینی را می طلبد، صورت بندی هایی که نه اتحادند و نه محفل منزه طلبان، و نه رئالیسم سیاسی بی ربط به واقعیت مشکل این سرزمین، اتحاد اتحادهایند و همدستی واقع بینانه بر گرد کمینه ای که در آن واحد بیشترین خواسته های همه ی جامعه است.

ایران بر شمرده اند.

اگر بتوان واقعه سیاهکل را به عنوان یک نقطه اوج در تاریخ مبارزات ضد دیکتاتوری ایران دانست، می توان آن را

به عنوان سمبل رادیکالیسم مورد شناسایی قرار داد. اما باید دانست که این رادیکالیسم صرفا وامدار مشی مسلحانه این هسته چریکی نیست. چرا که مشی مسلحانه نیز، اصولیت رادیکال بودن خود را از منبع دیگری دریافت می کند که سیاهکل دقیقا بر همین مبنا سمبل رادیکالیسم ارزبایی می شود و آن، پروسه ایست که از پیش از واقعه، به خود سیاهکل منجر گردید و پس از آن نیز، اگرچه مشی چریکی را بر مبارزات آن دوران مسلط نمود، اما عملا، به ایجاد و رشد سازمان های سیاسی گوناگونی انجامید که با خطوط سیاسی مختلف، مبارزه متشکل علیه رژیم پهلوی را سامان بخشیدند.

وقتی به وضعیت فعلی خود نظاره می کنیم، و تبلیغات جریانات راست و رفرمیست را مورد نظر قرار می دهیم، به رای العین می بینیم که مجموعه تبلیغاتی که این طیف، علیه رادیکالیسم، علیه خشونت ورزی، علیه درگیری

خیابانی مردم با نیروهای سرکوب تا بن دندان مسلح رژیم و نهایتا مقاومت فعال علیه آنان، از طریق رسانه های فراگیرشان بروز می دهند و تمام وقت و با ابزار های مختلف رسانه ای شان بر آن می کوبند، در واقع چیزی فراتر از چیزهاییست که به زبان می آورند. در تمام مدتی که این جریانات، ریاکارانه، سخن از مبارزه شبکه ای و گسترش یافته بدون نقاط اتصال می گویند، همواره می خواهند بحث رهبری جنبش را به وقت دیگری موکول کنند، وقتی از گزاره های متافیزیکی چون هر ایرانی یک رهبر را طرح می کنند و طرح برخی خواست ها که حول آن می توان نیروی عظیمی بسیج کرد (نظیر مساله مقابله مشکل با اعدام) را دائما به تعویق می اندازند، اسم رمز دشمنشان «رادیکالیسم» است و این که تا چه حد برای پیروزی این جنبش مخاطره آمیز است! و در پس پشت آن، آگاهی به این حقیقت نهفته است که این رادیکالیسم، در سطح آگاهانه آن، مبارزه مشکل و سازمان یافته را به همراه دارد که خشم توده ها را در مسیری برای نایل شدن به هدف اصلی، کانالیزه می کند. بنابراین، راست ها و رقمیست ها، تنها فوبیا و ترس مرضی توده های خشمگین را ندارند، آنان، همیشه در طول تاریخ، «سازمان ترسی» داشته اند!

میل دیگری نیز در این جریانات وجود دارد که با مشاهده هر تحرک رادیکالی از سوی مردم ناگهان به فضای رسانه ای می جوشد، و آن، برابر اعلام کردن رادیکالیسم و خشونت ورزی است و نهایتا حکم کردن بر غیراخلاقی بودن هر دو است!

شاید لازم باشد برای بی اعتبار کردن بحث از اخلاقیات هنگامی که از رادیکالیسم در مبارزه سخن می گوئیم، ابتدا از شرّ اخلاق با روایت کانتی آن خلاص شویم که هیچ

به کار طرفداران مبارزه بدون خشونت و تمامی کسانی که جنبش را «دچار» سیندرم رادیکالیسم می بینند نمی آید. هیچ یک از نیروهای سیاسی بورژوازی ایران بدون شک دچار هیچ گونه انقلاب کوپرنیکی در دستگاه نظری خود نشده اند که با یک چرخش عظیم، اکنون محوریت منافع طبقاتی خود را در جهت گیری ها و تبیین های سیاسی در نظر بگیرند! در یک تقسیم بندی کلاسیک اخلاق وظیفه گرا که یکی از شاخص ترین چهره های آن کانت است، تشخیص اخلاقی بودن یا نبودن عملکرد انسان ها را بر عهده عقل سلیم می گذارد و چنین است که اخلاق اساسا مبتنی بر عقلانیت است، آن هم عقلی خود بنیاد. بدین ترتیب عقلانیت کانتی، نه تنها زاینده متافیزیک اخلاق است، بلکه سیاست را نیز به مثابه متافیزیک فرم می دهد و لذا این که در سیاستی که به خشن ترین شکل آن در خیابان ها جاری است، تا چه حد متافیزیک اخلاق موضوعیت دارد، بحثی است که نه روشنفکران لمیده بر صندلی های مخملی شان و نه مردان و زنان سیاست بازی که «مردم» و خواست های آنان برایشان دال های بدون مدلولی است که نهایتا سر از زدو بند های طبقاتی شان در می آورد ، بلکه دقیقا، توده های خشم گین که آماج سرکوب، زندان، شکنجه، تجاوز و سال های سیاه فقر و ادبار بوده اند، به درستی تشخیص می دهند و در خیابان ها، در عمل، به نمایش می گذارند...

لذا این که برخی افراد، سازمان ها، گروه ها و رسانه های مختلف اپوزسیون (اردوگاه بورژوازی) هر یک با شیوه و ادبیات خاص خود زبان به مذمت خشونت و انتقاد از شعار ها و رفتارهای ساختارشکنانه مردم معترض نمودند که گویا به واقع این مردم اند که موجب تشدید سرکوب و افزایش خشونت از سوی حکومت می شوند تنها با مجموعه فیلم ها و تصاویر منتشر شده در فضای مجازی که هریک نمایاننده کشتار مردم بی سلاح و رفتارهای

آفتابکاران جنگل

مروری بر تاریخچه سیاهکل ۴۹

گلناز خواجه گیری

مرحله به مرحله به این جا رسید و ما اکنون ایستاده ایم برای خواست هایی، که دیگر رای نیست، حق ماست! سهم ماست ! سهم ما از آزادی، از برابری، سهمی که سال هاست از ما دریغ شده و ما حتی در سکوت هایمان فریادش زده ایم.
بهمن، ماه انقلاب، ماه قیام، ماه خون و ماه حرکت است و ۳۹سال پیش در ۱۹ همین ماه، در شرایطی که سرکوب و اختناق پهلوی سراسر ایران را فراگرفته بود گروهی از انسان های آزادی خواه برای شکستن سکوتی که به نظر می رسید شکستی نیست به پاخواستند؛ «گروه جنگل» در شرایطی آغاز به کار کرد که گروه های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت اپوزسیون با خشونت تمام متوقف می گردید؛ انبوه عظیم ترس و خفت بر مردم و حتی روشنفکران سنگینی بازدارنده ای به وجود آورده بود. این گروه بر مبنای فعالیت سه تن از کادر های سابق حلقه های مخفی تشکیل گردید بر اساس فعالیت های مقدماتی این سه نفر، ۳۲ نفر از معتقدان راه قهرآمیز در یک گروه مخفی سازمان یافتند و شروع به عملیات تدارکاتی کردند. این افراد در این زمان دارای زندگی علنی بودند و همواره در معرض خطر قرار داشتند. به هر حال این گروه که بعدها به گروه جنگل معروف شد در پاییز سال ۴۷ با ۸کادر سازمان داده شد. و تعداد نفرات در فاصله پاییز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۲ نفر رسید.
فعالیت های تدارکاتی از قبیل خرید ۱۴ قبضه سلاح کمری کوتاه و بلند قدیمی تهیه نقشه مناطق شمالی ایران اجرای برنامه های شناسایی نواحی کوهستانی شمالی و ایجاد پایگانی اطلاعاتی تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام «علی اکبر صفایی فراهانی» انسانی مبارز و کوشا به ایران بازگشت. او به تنهایی و بدون هیچ اطلاعی از وضعیت آن دوره به ایران بازگشته بود. هدف او جمع آوری مجدد رفقای دیرین و سازماندهی یک جنبش روستایی بود. و هنگامی که به ایران رسید با گروه آماده ای مواجه شد که بسیاری از عوامل لازمی را که او برای اجرای برنامه اش به آنها نیازمند بود را در اختیار داشت.

بعد از این آشنایی او برای تجهیز گروه سفر دوباره ای به کشورهای عربی داشت. و در بهار سال ۴۹ به ایران بازگشت. از این دوره به بعد کارهای ابتدایی تدارکاتی برای اجرای برنامه منطقه شناسی کوهستان های شمالی ایران به طور جدی آغاز شد. و به منظور حل مساله مالی یکی از شعبات بانک ملی شعبه وزرا مصادره گردید و مبلغ ۱۶۰هزار تومان موجودی آن در خدمت گروه قرار گرفت و تصمیمات آذوقه رسانی و ارتباطی سازمان داده شد. در شهریور ۴۹ همه چیز برای حرکت آماده بود، نقشه، سلاح کمری، مسلسل، مهمات، مواد منفجره، تجهیزات انفرادی و جمعی، سیستم ارتباطی و...

در تاریخ ۱۵شهریور ۴۹ دسته ۶نفری پیشگامان کوهستان از دره ای نزدیک به چالوس حرکت خود را به غرب آغاز کرد. قرار های ارتباطی طوری سازمان داده شده بود که

سعانه نیروهای پلیس با آنان در خیابان های شهر بود، قابل پاسخ دادن است که در کنار چنین تحلیل های غیر مسئولانه ای به حد کافی خشم برانگیز بود تا بسیاری را به نوشتن در دفاع از لزوم و حق مقاومت مردم و حمایت از حق بدیهی هر انسانی برای دفاع از خود در پاسخ به خشونت و حملات وحشیانه، وا دارد.
شاید تنها آنچه که در پاسخ به کارمندانی نظیر بهنود یا تدارکاتچی هایی نظیر نگهدار و امثالهم جای نوشتن را باز می گذارد، نشان دادن مبنای اخلاقی این تحلیل هاست که بر کدام منافع معین تکیه دارد و آشکار کردن وقایع تاریخی است که عامدانه و فرصت طلبانه توسط سخن گوینان تردستی از این دست قلب می شود و از متن تاریخ موجود، گاندی و ماندلا را چنان که می خواهند (نه به مثابه یک فاکت تاریخی و چنان که بوده) بیرون می کشند.
بنابراین می توان سر ها را بالا گرفت و چشم در چشم اینان دوخت و فریاد کشید: هیچ چیز اخلاقی تر از مبارزه متحد و سازمان یافته مردم علیه دیکتاتوری و فاشیسم نیست!

سیاهکل، تنها یک واقعه سیاسی ناب نبود و رقم زندگان آن نیز اسطوره های دست نیافتنی نبودند...انان شریف ترین و صادق ترین انسان های عصر خود بودند که حامل پیام تاریخی مشخصی بودند و بدان مطلقا آگاهی داشتند. در شرایطی که شاید همه چیز برای انجام عملیات از منظری زود هنگام و از زاویه ای دیگر، دیر به وقت بود، تنها یک چیز، آنان را به رقم زدن آن حادثه، با حماسه، و «ستاره گان جنگل» شدن، سوق داد، و آن، فریاد کشیدن در شب تاری بود، که امیدی نبود روشنایی صبحی در پی آن باشد... پیمای که از میانه سال ها، به ما یاد آور می شود، که در کوران سرکوب سازمان یافته و اختناق فراقیر، در اوج توحش عربان دیکتاتوری که اکنون به صفت اسلامی نیز مزین گردیده است، «سازمان»، هم استراتژی، هم تاکتیک است...
۹بهمن ۱۳۸۸

هنگام عبور گروه کوه از کوهپایه ها گروه توسط رابطان بومی یا شهر تماس برقرار کنند.
هدف این حرکت از غرب به شرق شناسایی مناطق مرتفع گیلان و مازندران از نظر جغرافیایی و نظامی بود.
قرار بر این شد که پس از تکمیل این شناسایی ابتدایی، که امکان تحرک حساب شده را به دسته کوهستان می داد عملیات نظامی آغاز شود.

این عملیات باید با حمله به یک پاسگاه و خلع سلاح آن شروع می شد و افراد موظف بوند بالادرنگ منطقه را ترک گویند تا از عکس العمل احتمالی دشمن مصون بمانند.
زیرا روشن بود که روستاییان درک روشنی از دسته چریکی ندارند و واکنش موافقی نشان نخواهند داد، بلکه تداوم این گونه عملیات هاست که باعث آگاهی آنان خواهد شد.
پس هدف استراتژیک این عملیات بر تغییر اتمسفر سیاسی کشور و طرح عملی مبارزه مسلحانه برای گروه های سیاسی و پایان دادن به جدال چند ساله بر این موضوع بود.

تدارکات لازم برای چنین عملی انجام گرفته بود و افراد دسته کوهستان در عمل با تکیه به فداکاری و ایمان انقلابی خود برای این کار آماده بودند ومسائل مهمی از قبیل آشنایی و خوگرفتن با مناطق و معابر جنگلی یا کوهستانی، تهیه آذوقه و تهیه ملزلمات انفرادی و جمعی به تدریج حل می شد. این ها همه مسائل تکنیکی مربوط به فاز اول مبارزه در کوهستان و به خوبی قابل حل بود.

اما لازم بود همزمان با عملیات در کوهستان در شهرستان های شمالی و مرکز عملیات آشنایی عمومی و توده ای با شکل مبارزه گروه مسلح آغاز گردد. اما انرژی و توان گروه جنگل محدود بود و نمی توانست مسائل را به صورت همزمان پیش برد به ویژه که این کادر های شهری هنوز نظامی نشده بودند و عناصر حرفه ای در آنها از یکی دو نفر تجاوز نمی کرد.

در این زمان لزوم ارتباط گیری با گروه های واقعی الزامی بود. در نتیجه تماس ابتدایی با گروه احمدزاده با ملاحظات شدید امنیتی و بر پایه مسائل تئوریک شکل گرفت. گروه احمدزاده معتقد بودند مبارزه باید از شهر به روستا منتقل شوند اما گروه دیگر گروه حمید اشرف معتقد بودند که کار شهر و روستا باید همزمان شروع شود و تقدم کار در شهر یک لزوم تاکتیکی و به منظور آشنایی عموم و تاثیر پذیری بیشتر است. در حالی که گروه احمدزاده این مساله را به شکل یک مساله اساسا استراتژیک مطرح می کرد. در هر حال تماس دو گروه در پاییز ۴۹ بحث بر سر مسائل تئوریک بود و دسته کوهستان هم چنان به غرب پیش می رفت. فرماندهی دسته کوهستان، صفایی فراهانی پیشنهاد شروع عملیات را می داد بالاخص که او بر سرباز گیری از طریق گروه احمدزاده حساب می کرد و به علاوه این گروه امکان ایجاد کارهایی را در شهر مازندران دارا بود که می توانست مسائل دسته کوهستان را حل کند. در اوایل زمستان ۴۹ توافق عملی دو گروه در شهر بر سر این که در آن زمان باید عملیات در کوهستان پیگیری شود آغاز شد. طولانی شدن مباحثات بین دو گروه شهر، باعث به درازا کشیدن انتظار گروه کوهستان شد و گروه شهری فرصتی دو ماهه از گروه کوه را تقاضا کرد که به دلایلی طبق برنامه پیش نرفت.

در این شرایط فرماندهی گروه کوهستان اعلام داشت که

در نیمه دوم بهمن عملیات را علی رغم نآآمدگی عناصر شهری آغاز خواهند کرد. در نیمه اول دی ماه، «غفور حسن پور» از کادر های جنگل که افسر وظیفه بود در ارتباط دیگری، دستگیر شد، و پس از ۲۰روز شکنجه که کشته شدن وی را در پی داشت سرنخ هایی از گروه جنگل را در اختیار رژیم پهلوی قرار داد. احتمال لو رفتن مسائل، از طرف گروه جنگل در نظر گرفته نشده بود. که این خود اشتباهی بزرگ بود.
انتظار بیش از حد و عدم وجود یک سازمان زیرزمینی محکم شهری در تاریخ ۱۳بهمن نتایج مخرب خود را به بارآورد، در این روز حمله تدارک دیده شده سراسری سازمان امنیت به گروه جنگل آغاز شد و در ۲۴ ساعت سه نفر در گیلان و ۵نفر در تهران بازداشت شدند.به طوری که از کل کادر شهری گروه جنگل ۵نفر باقی ماندند و شبکه شهری از هم پاشید. در این زمان دسته کوهستان، با عنصر شایسته ای از گروه احمدزاده به نام فرهودی تقویت شده و تعدادشان به ۹نفر رسیده بود.

این گروه در ارتفاعات جنوبی سیاهکل مستقر بودند. در تاریخ ۱۶بهمن با دسته مستقر در جنوب کوهستان تماس گرفته شد و ضربه های وارده به اطلاع آنان رسیده بود. این در حالی بود که کسی از دستگیری «هوشنگ نیری» که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود خبری نداشت و او نیز نمی دانست که نیروها در جنوب کوهستان موضع گرفته اند.
پس نیروهای جنوبی تصمیم گرفتند او را مطلع سازند و باعث فرارش شوند. به همین جهت «هادی خدابنده لنگرودی» به خانه هوشنگ نیری که زیر نظر ژاندارمری بود رفت و پس از درگیری با نیروهای رژیم، دستگیر شد.
صدای تیراندازی باعث مطلع شدن نیروهای مستقر در کوهستان شد لذا آنها در شامگاه ۱۹ بهمن از موضع خود خارج شدند و پس از تصاحب یک اتوبوس به پاسگاه ژاندارمری و پُست جنگل حمله کردند. حاصل این حمله آزاد کردن رفیق زندانی و مصادره ۹قبضه تفنگ برنو و مسلسل بود. در فاصله ۱۹ بهمن تا ۸ اسفند ۴۹ دسته کوهستان مورد حمله متمرکز رژیم پهلوی قرار گرفت. آنها دلیرانه مقاومت کردند و بیش از ۶۰ افسر و درجه دار را از پای درآوردند.

هنگامی که ۴نفر از گروه کوه برای تامین آذوقه به انبار خانه هوشنگ نیری رفته بودند به علت موقعیت طبیعی و بی برگی درختان در زمستان توسط هلی کوپتر های رژیم شناسایی شدند. گروه کوهستان ۴۸ ساعت در برابر دشمن مقاومت کرد. دو نفر با عملیات فدایی و بستن نارنجک خود و چند نفر از عوامل رژیم پهلوی را نابود کردند . دو نفر به اسارت در آمدند و یکی از افراد چند روز بعد در ۸اسفندماه در حوالی یک روستا نیمه جان پیدا شد. در نتیجه از دسته ۹نفری، ۷نفر به اسارت درآمدند. دو تن به شهادت رسیدند و در مجموع از گروه ۲۲ نفره ۱۷ نفر دستگیر شدند. که سیزده نفر از آنها در تاریخ ۲۷اسفندماه ۴۹ تیرباران شدند. و تنها ۵نفر از این گروه زنده ماندند.

هرچند شاید آنها به ظاهر نتوانستند به اهداف متصور خود دست یابند، ولی این فریاد آغاز کننده فریادهای آتی مردم شد. و با به هم پیوستن این فرایند ها انقلاب بهمنی شکل گرفت. حال بعد از گذشت ۳۹سال، ما ایستاده در شرایط جدید تاریخی در جنبشی قرار داریم، که فریاد های پیوسته مان، از پشت سرکوب و گلوله در دنیا پیچیده است.

پس بر ماست که تاریخ خون بار خود را بدانیم کاستی ها و قوت هایش را بشناسیم و از آن درس بگیریم و آن را فرا راه خود بگذاریم. مردمی که به تاریخ خود مسلح باشند، راه را از بیرراه فریب باز می شناسند.

سرانجام:

(پاره ای دیگر از ضیافت)

مادران

در طلبِ شما

عشق های از یاد رفته را بازآفریده اند،

که خون شما

تجربه ای سربلند بوده است...

